

## **An existentialist reading of death in Nahj al-Balaghah**

**Neda Rahbar<sup>\*</sup>, Mehdi Khabbazi Kenari<sup>\*\*</sup>**

### **Abstract**

Existential analysis of death is one of the fundamental Heidegger's thinking. According to Heidegger, death as the determination of Dasein's genuine possibilities is an inevitable necessity, which reveals part of his universality. The possibility with which Dasein was born and enters the process of understanding existence. In other words, life and death are two seemingly contradictory but mutually reinforcing things. In the Islamic tradition, Nahj al-Balaghah, with its existentialist views on the concept of death, considers it as the closest possibility to a person from which there is no escape. The consciousness's death and its occurrence is part of the process of being a person. Hazrat Amir's reading of death is not a negative and anxious reading, it is a genuine and existentialist view that one realizes in the process of life as a potential thing. In the present study, with an existentialist view of death in Nahj al-Balaghah and the closeness and contemplation of Heidegger and Imam Ali on the issue of death will be shown, the concept of death ascending to self-awareness, conscious living and determining the real possibilities of the individual in Is the world. In other words, death is a kind of embrace of life.

**Keywords:** Death of Consciousness, Life , Nahjal-Balaghah, Existentialism.

\* Master of Islamic Philosophy. Researcher and lecturer (Corresponding Author),  
n.rahbar.b@gmail.com

\*\* Associate Professor of Western Philosophy, Faculty Member of Mazandaran University,  
m.kenari@umz.ac.ir

Date received: 08.03.2021, Date of acceptance: 15.08.2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## خوانشی اگزیستانسیالیستی از مفهوم مرگ در نهج البلاغه

ندا راه بار\*

مهدی خبازی کناری\*\*

### چکیده

تحلیل اگزیستانسیالیستی از مفهوم مرگ یکی از مولفه‌های بنیادین تفکر هایدگر است. بر مبنای تفکر هایدگر، مرگ به مثابه تعیین امکان‌های اصیل دازاین، ضرورتی ست اجتناب‌ناپذیر، که عیان‌کننده‌ی بخشی از جهانمندی وی است. امکانی که دازاین با آن تولد یافته و به فرایند فهم هستی راه می‌یابد. به دیگر سخن، زندگی و مرگ، در نسبت با یکدیگر تکوین می‌یابند. در سنت اسلامی، در نهج البلاغه نیز با نگرشی اگزیستانسیالیستی به مفهوم مرگ مواجه هستیم، که به مثابه نزدیک‌ترین امکان فرد‌گریزی از آن نیست. خوانش حضرت امیر از مرگ، خوانشی سلیبی و اضطراب‌آور نیست، بلکه نگرشی اصیل و اگزیستانسیالیستی است که فرد در فرایند حیات آن را هم چون امری بالقوه به فعلیت می‌رساند. در پژوهش حاضر، با نگاهی اگزیستانسیالیستی به مرگ در نهج البلاغه پرداخته خواهد شد و میزان نزدیکی و هم‌اندیشی هایدگر و حضرت امیر پیرامون مساله مرگ نشان داده خواهد شد. از جمله این که مرگ اندیشی، تعالی به خودآگاهی، زیستن آگاهانه و تعیین امکان‌های واقع بوده‌ی فرد در جهان است. به بیان دیگر، تفکر درباره‌ی مرگ، هویت زندگی را برای ما آشکار خواهد کرد.

**کلیدواژه‌ها:** مرگ آگاهی، زندگی، نهج البلاغه، اگزیستانسیالیسم.

\* کارشناس ارشد فلسفه اسلامی، پژوهشگر و مدرس (نویسنده مسئول)، n.rahbar.b@gmail.com

\*\* دانشیار فلسفه غرب عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران، m.kenari@umz.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

## ۱. مقدمه و بیان مساله

در فلسفه اگزیستانسیالیسم پرسش حاکم، پرسش از معنای وجود و هستی است که هایدگر پاسخ آن را در ساختار وجودی دازاین جستجو می‌کند. به زعم هایدگر برای دریافت مفهوم هستی، معنای نیستی و نبودن بایستی قابل درک شود. در اندیشه هایدگر مرگ چون امکانی اصیل در وجود دازاین حضور دارد. او در تحلیل دازاین، واقعیت تمام‌شدگی و مرگ را شالوده بنیادین وی قرار می‌دهد که در بطن وجودش ثبات یافته است. با این وجود که مرگ فراهم‌کننده‌ی امکان نابودی تمامی استعدادهای وی است، امکان تحقق کامل هستی دازاین نیز با مرگ میسر می‌شود. مرگ در زیستن دازاین مدام واقع می‌شود، نه نقطه‌ای در پایان زندگی که به آن دست یابد. از جنبه دیگر در متون دینی خصوصاً نهج البلاغه شریف، بودن در مرگ، زیستن توأم با آگاهی از مرگ و وجوه دیگر مورد توجه واقع شده است، چنان که در اندیشه حضرت امیر هم مرگ قسمتی از زندگی انسان توصیف شده است که همچون عضوی از بدنش با وی زندگی می‌کند. این مقاله برآن است نشان دهد، تلقی هایدگر از مرگ بیان مساله‌ی تازه‌ای نیست، به طوری که قرن‌ها پیش در سنت ما توسط حضرت علی (ع) بیان شده است. به عقیده ما صرف نظر از مفهوم مرگ، رویکرد حضرت علی (ع) به طور عام رویکردی اگزیستانسیالیستی و متاملانه به هستی است، چنانکه در مواجهه با تمامی مسائل اینگونه برخورد کرده‌اند. از این جهت برای روشن‌تر شدن مساله، ابتدا به تحلیل اگزیستانسیالیستی مفهوم مرگ در اندیشه هایدگر اشاره دقیق نموده، سپس اندیشه‌های حضرت امیر در باب چیستی مرگ، مرگ آگاهی و مرگ اندیشی مورد بحث قرار خواهد گرفت. در نهایت به هم‌اندیشی و نقاط اشتراک مبنای فکری حضرت امیر و هایدگر در باب مفهوم مرگ خواهیم پرداخت. روش کاربردی در نگارش این مقاله تحلیلی - مقایسه‌ای است.

## ۲. اهمیت و ضرورت

توجه به مساله مرگ و حضور آن در زندگی بشر همواره در وجوه فکری اندیشمندان و متفکران شرق و غرب بوده است و امروز نیز از مهمترین دغدغه‌ها به شمار می‌آید، به طوری که مدام از چیستی مرگ، ماهیت و چگونه بودن آن پرسش می‌شود. انسان‌ها در سراسر تاریخ حیات خود نشان داده‌اند که مساله مرگ مهمترین مساله‌ی آنها بوده است.

هایدگر به عنوان یکی از بزرگترین فیلسوفان اگزیستانسیالیست قرن بیستم مدعی است که از مفهوم مرگ به طور همه جانبه ای در ساختار فلسفی خویش بهره گرفته است و از چشم اندازی بدان نگریسته است که بدیع و تازه است. ما برآنیم نشان دهیم که در سنت ما توسط حضرت امیر هم رویکرد اگزیستانسیالیستی به طور عام و هم اندیشه ی مرگ به طور خاص مطرح شده است. بنابراین ضرورت دارد که این مساله در مقاله ای به طور مشخص بیان شود و مورد ارزیابی قرار گیرد.

### ۳. ساختار اگزیستانسیال - هستی شناختی مرگ در اندیشه هایدگر

اندیشه به مرگ و درک بودن آن در هستی دازاین Dasein یکی از مفاهیم بنیادین اندیشه هایدگر بوده است. در زبان آلمانی به معنای آن جا یا این جا است که هایدگر آن را پیش از کلمه sein به معنای هستی قرار می دهد. Dasein یعنی آن جا-هستی، توصیفی برای انسان اصیل که محل تقرر و تعیین هستی است. از نظر هایدگر دازاین انسانی که به تقرر هستی خویش دست یافته موجود است که توانایی اندیشیدن دارد وی به خود و جهان پرتاپ شده در آن می اندیشد. دازاین است که فقط می تواند دست به طرح اندازی زند و افق روشنی را برای خویش متصور شود. از دیگر خصایص دازاین، این است که فقط دازاین می تواند هستی خویش را دریابد، جهانمند، متعلق به زمان یا زمانمند باشد. دازاین می داند که با مرگ به تمامیت خویش می رسد بنابراین دلهره و ترس آگاهی در وجودش رخنه می کند. ترس آگاهی نیز بخشی از نحوه بودن دازاین در جهان است. از نگاه هایدگر دازاین بخشی از فرایند بودن خویش را در نسبت با دیگری درک می کند. دیگری می تواند ابزاری در دست وی باشد و یا شخصی که یا او هم فکر و هم اندیش است

تفکری که ریشه در بنیادهای وجودی دازاین داشته و فارغ از هر گونه تلقی معرفت شناختی، وی خود را فرو افتاده در جهان می بیند. دازاین انسانی است که طرح افکنی کرده و به سوی امکانات وجودی اش پیش می رود. وی خود را همانند موجودی میرا می یابد که روزی خواهد مرد و هم اکنون نیز می میرد. تحلیل همین خود-مرگی دازاین هست که برای هایدگر اهمیت دارد (هایدگر ۱۳۸۹، ۳۱۲-۳۱۸). زمانی که هایدگر در باب مرگ سخن می گوید، مرادش سرانجام زیست شناختی ما نیست، بلکه طریقی است که دازاین به ادراک و فهم خود نزدیک می شود. جایی که وی نسبتی اصیل با مرگ و جهانمندی اش برقرار می

کند (Patison, 2013: 9). فهم مرگ از ویژگی‌های اگزیزستانسیال دازاین است که به فهم دازاین از خودش می‌انجامد. در اندیشه هایدگر هستی و نیستی (مرگ) دو مقوله‌ای است که در دازاین به هم آمیخته شده‌اند. توجه به هستی و حرکت به سوی امکانات وجودی دازاین، در مرگ اندیشی وی معنا می‌یابد. با بودن مرگ است که دازاین به تمامیت و تنهایی خود واقف می‌شود و ماهیت هستی و هستن خود را در می‌یابد. مرگ به من خاطر نشان می‌کند که زندگی ام متناهی است، چنانچه قادر هستم، هستی ام را به مثابه یک کلیت همراه با پایان ملاحظه کنم. این گونه مرگ بنیاد زندگی ام می‌شود (Hunsinger, 1969: 65).

هایدگر در هستی و زمان چند مساله را بر می‌شمارد که به مرگ یک وضعیت هستی‌شناختی (اوتولوجیکال) می‌دهد: ۱. از مرگ نمی‌شود پیشی گرفت، هیچ کس از مرگ در امان نیست. ۲. مرگ قابل قسمت با کسی نیست و دازاین تنها می‌میرد. ۳. مرگ قریب الوقوع است (Wisnewski, 2013: 107). امکان حضور مرگ در دازاین وی را در وضعیتی قرار می‌دهد که به آن همچون یک امکان اصیل بیندیشد مرگی که هایدگر آن را در هستی دازاین و دوشادوش وی فرض می‌گیرد، مرگی که همواره هست و هیچ کس برگیرنده آن از خود نیست. مرگ خودپنه‌ترین امکان دازاین است. مرگ دازاین همواره مرگ خود اوست نه مرگ دیگری. دازاین از طریق مرگ دیگری، با مرگ خودش مواجه نمی‌شود (Sembera, 2004: 156) (هایدگر، ۱۳۸۹: ۳۱۶). از نظر هایدگر مرگ تنها تجربه مرگ دیگری نیست که دازاین تنها به تجربه به آن بنگرد، بلکه هر دازاینی در حقیقت مرگ خود را به دوش می‌کشد و آن را امکان ویژه خود دانسته که بر حسب ذاتش آن را همواره از خود می‌داند (هایدگر، ۱۳۸۸: ۵۸۳).

هایدگر ضمن بسط تحلیل اگزیزستانسیال یعنی تحلیلی بر اساس هستی از مرگ اذعان دارد، دازاین با وجود درگیری‌های روزانه خود، با مرگ این امکان کاملاً شخصی و فردگونه رابطه‌ای اصیل برقرار می‌کند و آن را خویش‌مندترین امکان خود که اجتناب‌ناپذیر، ذاتی زندگی و شرط تصور دازاین همچون یک کل یا تمامیت هست، درمی‌یابد (آگامبن، ۱۳۹۱: ۱۰). مرگ نوعی تحقق و نحوه بودن دازاین دانسته می‌شود.

در مرگ دازاین نه کامل می‌شود و نه به سادگی محو می‌شود در مرگ دازاین نه تمام و مهیا گشته و نه همچون کودکی دسترس پذیر شده است، به عکس همچنان دازاین تا هست پیوسته و بی‌وقفه پیشاپیش نه - هنوز خویش است، همواره پیشاپیش پایان خویش نیز هست. آن پایانی که از مرگ مدنظر است نه - بر - در - پایان بودن دازاین

بلکه برهستی به سوی پایان این هستنده دلالت دارد. مرگ شیوه ای از بودن است که دازاین به محض اینکه هستی یافت آن را بردوش گیرد، همین انسانی که زاده شد چندان که بمیرد پیر است (هایدگر، ۱۳۸۸: ۵۴۵).

به زعم هایدگر انسان از زمانی که متولد می شود گویا در هستی خود مرگ را می پروراند و آن را از امکان های وجودی خویش تلقی می کند، با آن می زید و درنهایت می میرد. عبور از این سه مرحله آدمی را به مرگ سوق می دهد. مرگ امکان درک دو عدم را فراهم می سازد. نیستی و عدم را واقعیت می بخشد، به نحوی که هرچه ما بین آن حاضراست پوچ جلوه می کند. به عبارتی دیگر مرگ امکان بالقوه دازاین را فرو نشانده اما آن را فرو نمی خواباند. مرگ رویدادی نیست که دیرزمانی در آینده رخ داده بلکه با تولد دازاین در او متولد شده و پرورش می یابد. مرگ در هر لحظه زیستن اصیل دازاین حاضر است و در جهان بودن وی را تعیین می بخشد (هایدگر، ۱۳۸۸: ۵۳۹). آنچه به ساختار اگزیستانسیال دازاین هویت می بخشد، زیستن توأم با مرگ است که شخصی ترین امکان او محسوب شده و پشت سر گذاشته نمی شود (احمدی، ۱۳۸۱: ۴۹۴). دازاین در مرگ زندگی می کند. این نگاه هایدگر و نسبتی که دازاین در نظر او با مرگ برقرار می کند به معنای رد پذیرش جهان نیست، بلکه دوری کردن و خودداری از فریب خوردن با کارهای روزمره زندگی است که با زیستن در حضور مرگ تعیین می یابد (بلاکهام، ۱۳۹۱: ۱۴۹-۱۴۸). امکان مرگ امکانی است که در هر لحظه هستی دازاین، در وی نهفته است نه حادثه ای که در آینده رخ دهد بلکه وقوع آن در تمامی لحظات در بودن دازاین امکان یافته است. هایدگر اذعان می دارد، مرگ در ناتمامی دازاین جریان دارد. دازاین می داند که زندگی رو به پایانی را در پیش دارد و خود را در مسیر اتفاق قریب الوقوعی می بیند. رخدادی که می بایست بارسنگین مرگ را به دوش کشد. از این رو زندگی و درک مفهوم آن نزد وی اهمیت چندانی می یابد نه از این بابت که فقط می تواند با زیستن در مسیر رو به پایان خود از زندگی لذت برده و به اهداف خویش رسد بلکه از آن رو که درک می کند به پایان راه خویش خواهد رسید (هایدگر، ۱۳۸۸: ۵۳). به تعبیر دیگر، مرگ از نظر هایدگر فوت یا مرگ تجربی که با آن در مواجهه با خود یا دیگران قرار می گیریم نیست، بلکه مردن sterben به معنای نوعی هستی رو به سوی مرگ که با انسان است، فرض می شود (هایدگر، ۱۳۸۸: ۵۴۹). هستی رو به سوی مرگ دازاین، امکان برون ایستایی وی را فراهم می کند. چنین چیزی وی را به مثابه موجودی معین با خودش مواجه می کند. در این حالت

دازاین مرگ را هم به عنوان یک پدیده بیرونی و هم به عنوان امری در تصاحب خویش می‌یابد (Angelova, 2014: 89).

هایدگر کاربرد چنین تعبیری از مرگ را تنها شایسته انسان می‌داند و مرگ آگاهی را تنها از آن دازاین می‌داند. به زعم وی تنها موجود فانی انسان است چرا که اوست تنها می‌میرد، حیوان هلاک می‌شود. حیوان هیچگاه با مرگ مواجه نمی‌شود. مرگ به مثابه معبد هستی، پناه گاه هستی است (Zimmerman, 2000: 146). به عبارتی مرگ اندیشی و توانایی اندیشیدن به مرگ در هر انسانی دازاین گونه زمینه تحقق و تعیین ویژگی‌های اگزیستانسیال وی را میسر ساخته و فهم وجودی وی را نسبت به خود و جهان فراهم می‌سازد. هایدگر مساله هستی و پرسش از آن را در ساختار دازاینی ترسیم می‌کند که در بطن وجود خویش زمانمند و در افق زمان ساختار خویش را صورت بندی می‌کند.

#### ۴. ارتباط مرگ با زمانندی دازاین

تجربه وقوع مرگ برای دازاین تجربه‌ای نازیسته است که دازاین آن را در طول حیات ناتمام خویش باخود به همراه دارد. در سرآغاز فهم فلسفه ورزی هایدگر، آشکار شد پرسش از معنای وجود تنها در ساختار زمانمند دازاین میسر می‌شود (جانسون، ۱۳۸۸: ۶۲). هایدگر درک مفهوم نه - هنوز و طرح معنای هستی را در چارچوب افق زمان امکان پذیر می‌داند (هایدگر، ۱۳۸۸: ۵۲۶). اهمیت زمان دازاین را در مقابل آینده و گذشته ای قرار می‌دهد که به سوی آنها در حرکت بوده و هست، در نه - هنوز آینده و نه - دیگر گذشته. بدین نحو مرگ در فلسفه هایدگر جای پای در زمان پیدا می‌کند (اونامونو، ۱۳۹۱: ۴۱۰). مفهوم زمان نه به معنای شهود بلکه به معنای نوعی امکان وجود است که در سراسر زیستن دازاین، صورت معما انگیز به خود گرفته است. دازاین جدای از زمان نیست بلکه موجودی است زمانمند که وجودش در گذشته و در عین حال در آینده است. وی در ساحت زمان می‌اندیشد. هستی دازاین با زمان گره خورده و خارج از زمان نیست (مجتهدی، ۱۳۸۵: ۲۷۳).

هایدگر با صحبت از اگزیستانس و هستی دازاین در تلاش است تا بیان کند، دازاین معطوف به آینده ای است که در عین درک زمان حال، گذشته ای را سپری کرده و اکنون معطوف به آینده است. در گذشته و آینده بودن دازاین است که کلیتی یکپارچه به نام



زمانمندی را در وی قوام می بخشد (جانسون ۱۳۸۸: ۶۲). هایدگر زمانمندی را در دازاین رو به سوی آینده ای ترسیم می کند که گذشته خویش را با خود به همراه داشته و در اکنون زندگی می کند. هایدگر دازاین را در اکنون قرار می دهد که خود دازاین است و گذشته ای متروک و آینده ای پرتشویش که هیچ کدام جدای از او نیست بلکه دازاین با درک زمان حال، معطوف به آینده بوده و رو به مرگ شتابان است (جانسون ۱۳۸۸: ۶۱-۶۰). هایدگر زمانمندی را از مهمترین امکانات درک بودگی و درک جاری بودن مرگ در دازاین می داند. درک معنای بودن و مواظبت از خود مسئولیت پذیری را در وی می افزاید. او ذاتاً نگران است از آینده ای که رو به پایان است. ترس آگاه است به این منظور که می داند روزی چون دیگر کسانی که مرگشان را نظاره می کرد خود نیز می میرد. ترس آگاهی ذاتاً به سوی مرگ بودن است « به سوی مرگ بودن ذاتاً ترس آگاهی است » (هایدگر ۱۳۸۸: ۵۸۲). انسان از آن رو که دازاین است یعنی قرارگاه هستی است، می اندیشد. دازاین اصیل دازاینی است که به ساختار هستی خود، به من اصیل، می اندیشد و در اصیل ترین امکان خود یعنی مرگ به تعالی می یابد.

## ۵. تلقی مفهوم مرگ در اندیشه حضرت علی با تاکید بر نگرش هایدگر از مرگ

در میان مخلوقات آفرینش انسان که مهمترین ویژگی خلقت یعنی اندیشیدن در وی به ودیعه نهاده شده است، تفکر پیرامون موضع های متفاوت زندگی و هستی را در طول زیستن خویش به همراه داشته است. از جمله این موضوع که سالها دلمشغولی تاریخ تفکر بشریت را به خود اختصاص داده، مرگ و نیستی است که به شکل گزاره ای حل نشده و نا تمام باقی مانده است. دربینش اعتقادی، مرگ به منزله اتمام زندگی کامل نیست اگرچه با مرگ بشر پایان زیستن خویش را درک می کند و به مسیر روبه پایان خود خواهد رفت، لکن از طرفی مرگ رابه منزله گذر از مرحله ای از زندگی می دانند که انسان با عبور از آن وارد مرحله ی تازه ای از زندگی می شود. در نهج البلاغه حضرت علی (ع) توجه به مساله مرگ و درک این موضوع توسط انسان، اهم جایگاه را به خود اختصاص داده است. در میان سخنان حضرت امیر حدوداً "۶۵ خطبه، ۵ نامه و بیش از ۲۳ عبارت از حکمت های قصار ایشان به مساله مرگ و توجه به آن، آگاهی و آمادگی لازم برای وقوع این رخداد عظیم سخن

به میان آمده است. خطاب قرار دادن حضرت امیر به مردم به واسطه توجه به مرگ حاکی از این موضوع است که مرگ نزد ایشان واقعیتی انکار ناپذیر و زنده در زندگی حاضر است «مرگ از سایه به شما نزدیک تر است، نشانه مرگ برپیشانی شما زده شد» (نامه / ۲۷). حضرت خطاب به محمد بن ابوبکر که سیاستمدار دولت است چنین خطاب نموده اند. تعبیر به سایه نشان از نزدیکی مرگ است و مهر مرگ حاکی از آن است که گویا مرگ مهر و شناسنامه ی آدمی است و آدمی با آن هویت می باید و دنیا نیز انسان را فرزند مرگ تلقی می کند (بهشتی. ۱۳۸۹. ج ۲: ۳۳۴).

در اندیشه فیلسوفان اگزیستانسیالیست نیز مرگ امکانی است که وقوع هر لحظه آن انتظار می رود به گونه ای که انسان از همان زمان که به عرصه وجود گام می نهد گویا مدت مدیدی است که عمرش را گذرانده و به مرگ می رسد (بارت. ۱۳۶۲: ۵۶). حضور مرگ همچون سایه در انسان نشان از هستی واقعی است که انسان آن را بردوش کشیده و در خود می پروراند (هایدگر ۱۳۸۸: ۵۳۵). مرگ در نظر حضرت امیر بخشی از زندگی انسان است. انسانی که متوجه مرگ است درانتظار مرگ گویا زندگی می کند. در اندیشه ایشان حضور مرگ در انسان چون مخلوقی در او متولد می شود. گویا انسان از لحظه تولد آماده کوچ کردن است «به کوچ کردن فرمان یافتید.» (خطبه / ۲۸). برجسته بودن مرگ در انسان به گونه ای است که ره توشه اش از زیستن، آگاهی از وقوع رخداد مرگ و آمادگی برای آن را در پی دارد. حضرت می فرمایند: از دنیا کوچ کنید که برای کوچ داندان تلاش می کنید، آماده مرگ باشید که بر شما سایه افکننده است» (خطبه / ۸۶.۶۴) (ابن ابی الحدید. ۱۳۹۶: ۲۵۱). مرگی که دربرگیرنده انسان و قطع کننده آرزوهای اوست. در خطبه ذکر شده حضرت، تجربه ی مرگ را تعبیر به مسافرانی می کند که مدت زمان کوتاهی در مکانی اسکان گزیده اند و در ساعتی مقرر از آن عبور خواهند کرد، گویا مسافر سفری بی بازگشت را آغاز کرده است. در سفر است که مسافر کسب تجربه می کند. چون می داند که سفری پرمخاطره در پیش دارد و می بایست امکانات سفرش را مهیا سازد (مکارم شیرازی. ۱۳۸۵. ج ۳: صص ۶۳.۶۴).

تعبیر زندگی در دنیا نیز در واقع آمادگی برای مرگ را در پی دارد، این آمادگی نه به منظور ترک امور دنیا و رهایی سایر استعدادهای آدمی که به زعم هایدگر نیز در تشابه با دیدگاه حضرت امیر، آمادگی برای مرگ نقطه ی رویش زندگی است. اگر با رویکردی

اگزیستانسیالیستی به خطبات نظری بیفکنیم به تعبیر حضرت امیر، مرگ به گونه ای امکان اصیل و خاص آدمی به شمار می رود که همواره از آن خود اوست و آن را بر دوش می کشد (هایدگر، ۱۳۸۸ : ۵۳۵). از بیانات ارزشمند حضرت دریافت می شود که انسان با مرگ رویش خویش را آغاز می کند و با مرگ پیش می رود. همین انسان میرنده در دنیا زندگی کرده و در تحقق آرزوهای خویش بسر می برد که هر لحظه مرگ در انتظار وی است «هم اکنون در آرزوهایید که مرگ را در پی دارد» (خطبه / ۲۸). هایدگر در تعریف انسان، او را میرنده ای سکونت پذیر معرفی می کند (شار ۱۳۸۹ : ۵۱). انسان نه فقط موجودی زنده که روزی به دنیا آمد و روزی هم خواهد مرد بلکه با مرگ متولد شده و در آن سکونت می کند. مرگی که هر لحظه تحقق وقوع آن ممکن است. از طرف دیگر در تعریف مردن نیز هایدگر مرگ را نوعی هستی روبه پایان که سیر صعودی به سمت مرگ را در پیش گرفته است تعریف نموده است. این تلقی فکری را حضرت امیر در نهج البلاغه به همین نحو بیان فرمودند «مایاران مرگیم و جان های ما هدف نابودی ها» (حکمت / ۱۹۱). حضرت مرگ را همراه انسان و به عبارتی یار جدانشدنی او در نظر گرفته است که با وی تا نقطه پایان زندگی همراه شده است (ابن ابی الحدید، ۱۳۹۶ : ۱۰۴۷) در نظر حضرت علی (ع) با مرگ نه تنها تمامیت Totality و تناهی انسان اصیل محقق می شود و امکان های وجودی از وی سلب می شود، هم اکنون می تواند ناتمامیت Lack of totality خویش را تجربه کند. این راه اصیل و شایسته تعالی است. ایشان می فرمایند «چون مردمی باشید که بر آنان بانگ زدند و بیدار شدند و دانستند که دنیا خانه جاویدان نیست و آن را با آخرت مبادله کردند» (خطبه / ۶۴). آگاهی از وقوع این رخداد امریست که هایدگر آن را تنها به انسانی نسبت می دهد که مدام هم خویش را داشته و به مرگ همانند شی تودستی می اندیشد. مرگی که نزدیکترین چیز به انسان است آن قدر نزدیک که تمامی امکانات دیگر آدمی هستی خود را از هستی مرگ می گیرند.

## ۶. جهان مندی، زمان مندی، ترس آگاهی و ارتباط آن با مرگ در اندیشه حضرت علی

زیستن معنادار و آگاهانه در دنیا در نظر حضرت امیرالمومنین (ع) با درک درست جهان و فهم آن هویت پیدا می کند. جهان در نظر حضرت امیر اقامت گاه انسان و محل دریافت به

قدر کافی می باشد» کسی که به قدر کفایت از آن بردارد در آرامش بسر می برد.» (خطبه / ۱۱۱). ایشان با وجود اینکه در جای جای بیانات خود مردم را از آمیختگی با دنیا برحذر می دارد اما لازمه تعیین و هویت انسان را در بودن دنیا و درک درست آن تفسیر می کنند. حضرت می فرمایند «دنیا سرای راستی برای راست گویان، خانه تندرستی برای دنیا شناسان، خانه بی نیازی برای توشه گیران و خانه پند برای پندآموزان است» (حکمت / ۱۳۱). ایشان راستگویی، تندرستی و کلیه صفات انسانی را بدون زیستن و حضور او در جهان غیرممکن می دانند، به عبارتی انسان با تأمل ژرف تر در اندیشه امیرالمومنین در می یابد، آنچه قوام دهنده آدمی است در جهان بودن، جهانمندی *Universality* و در دنیا زیستن اوست که هایدگر راز اصلی هستی (وجود) انسان را در آن می جوید. انسان جهانمند به نوعی به مرگ مرتبط است. تازمانی که انسان (دازاین) در جهان نباشد از هستی و مرگ هم خبری نخواهد بود. به عبارتی دیگر جهانمندی، به درک مفهوم نیستی و مرگ و از پی آن به درک معنای هستی می انجامد. هایدگر در تفهیم مفهوم انسانی نخستین ویژگی او را در جهان بودن و جهانمندی وی می داند. در واقع انسان موجودی است که در جهان بودن خود را دریافته و جهانمند می شود. جهان مندی از نظر هایدگر به معنای در جعان بودن و بهره مندی از جهان است. هایدگر مهمترین مولفه ی وجودی فرد را بودن وی در جهان و بهره برداری از امکانات جهان می داند. وی بعد هستی شناسی انسان را بر بعد معرفت شناسی مقدم می دارد. لازمه درک جهان پیش از اندیشه به آن، بودن و زیستن در جهان است.

از آنجایی که دازاین در مسیر رو به پایان خویش قرار دارد، به سمت آینده در حال تلاش و تکاپو است، گذشته ای را با خود حمل کرده و در اکنون زندگی می کند. در بینش هایدگر زمانمندی *Temporality* که امر بنیادین دازاین است با تناهی دازاین مرتبط است. انسانی که صاحب زمان بوده و در زمان می تواند تناهی خویش را درک کند (جانسون ۱۳۸۸: ۵۴). در اندیشه حضرت امیر دریافت مرگ در ساحت زمان و زمانمندی انسان ها در خطبه هایی که در رابطه با عبرت از گذشتگان و مفهوم مرگ بوده است سخن به میان آمده است. ایشان برای برجسته نمایاندن مرگ و وقوع قطعی آن انسان ها را متوجه به مرگ گذشتگان و اکنونی آدمی و آینده ای نیامده اما گذرا جلب می کند، که می توان درکی اگزیستانسیالیستی از مفهوم زمان را در بیانات ایشان جست. حضرت می فرمایند: «روزگار به آیندگان چنان می گذرد که برگذشتگان گذشت، آنچه گذشت بازمی گردد و آنچه هست جاویدان نخواهد ماند، پایان کارش با آغاز آن یکی است. ماجراها و رویدادهای آن همانند

یکدیگرند و نشانه های آن آشکار است» (خطبه / ۱۵۷). زمانی که معطوف به گذشته، حال و آینده ای ست که انسان معطوف به آنهاست، مرگ در این زمان سه ساحتی در اندیشه امیرالمومنین به وسیله انسان ها قابل درک شده و در طول زمان همراه او خواهد بود.

آن چه زمانمندی انسان ها را رقم می زند در دیروز، امروز و فردای است که انسان با حضور در آن به مرگ نیز می اندیشد و به تناهی خویش پی می برد «فردا به امروز نزدیک است و امروز با آنچه در آن است می گذرد و فردا می آید و بدان می رسد، گویی هریک از شما در دل زمین به خانه مخصوص خود رسیده و در گودالی که کنده اند آرمیده اید.» (خطبه / ۷۷). زمان رویه جلو در حال حرکت است و انسان به سمت آینده ای در حال حرکت است که به مرگ و واپسین جایگاه وی تعلق دارد می رسد به عبارتی دیگر در زمانمندی است که انسان مرگ آگاه نیز می شود. از طرفی در اندیشه های دیگر دزاین موجودی است زمانمند که بامرگ زمانمندی اش به پایان می رسد..

از نظر های دیگر آگاهی از رویداد مرگ، با خود ترس و دلهره به همراه دارد. با خود مسولیت پذیری را در انسان می افزایشد و آدمی را مسئول در مقابل عملکردهای خود و تیمار دار خویش می کند (هایدگر، ۱۳۸۸: ۵۸۲). در نظر حضرت امیر(ع) انسانی که به مرگ خود آگاه شده است و آن را چه به شکل تجربه از مرگ دیگران و یا همچو نیستی زنده ای در خودش لمس می کند، آینده ای رو به اتمام در انتظار دارد، چنین نگرشی با خود ترس و نگرانی به همراه می آورد «با آگاهی لازم انسان از مرگ می هراسد» (خطبه / ۱۵۶). حضرت امیر ترس آگاهی Fear of consciousness را به صورت خطابه هایی همراه با هشدار و انذار بیان می کنند و می فرمایند

پیش از آنکه مرگ فرارسد آماده باشید، زیرا ناگهان آرزوهای مردم قطع شده و مرگ آنها را در کام خود می کشد و در توبه بسته می شود شما امروز به جای کسانی زندگی می کنید که قبل از شما بودند و ناگهان رفتند و پس از مرگ تقاضای بازگشت به دنیا کردند (خطبه / ۱۸۳).

## ۷. مرگ، اصیل ترین امکان واقع بودگی Facticity انسان

انسان با مرگ زنده است، مرگ همچون امکانی بی نهایت. در اندیشه های دیگر مرگ عنصر غریبی نیست که جدای از زیستن انسان باوی همراه شده است، بلکه دزاین در وضعیتی

اگزستانسیال، مرگ را همچون یک کل یا تمامیت درک می‌کند. این امکان فردی محقق و گریز ناپذیر به صورت لازم در هر لحظه زیستن دازاین جاری است. امکانی که دازاین با آن درجهان بودن را قوام ذات خویش قرار می‌دهد و در ساحت زمان به افق فهم هستی می‌رسد. از نظر هایدگر انسان زمانمند، تناهی خود را می‌بیند. وی فرصت رو به پایان خویش را در ساحت زمان می‌تواند درک کند. در نظر هایدگر توجه به مسئله هستی زمانی اهمیت می‌یابد که بتوان تفسیر صحیحی از مفهوم نیستی ارایه کرد. هایدگر در صدد است تا با شناخت دازاین اصیل به شناخت نیستی و از آن بتوان به شناخت هستی دست یابد. مرگ عنصری است که در خویش زیستن را می‌پرورد. بدون مرگ هستی هم مفهوم پیدا نمی‌کند. از جنبه‌ی دیگر در نهج البلاغه، توجه به اصالت فرد بسیار مورد توجه قرار گرفته است. این کتاب تنها محدود به مدح و ذم، هشدار و انذار نیست بلکه در آن حوزه‌های مختلف فکری و فلسفی گسترش یافته است. از جمله مفاهیمی که در اندیشه‌های فلسفی حضرت امیر با توجه به رویکرد اگزستانسیالیستی می‌توان اشاره کرد، مفهوم مرگ است. بدین طریق می‌توان وجوه اشتراکاتی را میان اندیشه اگزستانسیالیستی هایدگر و نگرش فلسفی حضرت امیر در مورد مرگ جستجو کرد.

حضرت امیر مرگ را جزء آفرینش انسان و از مخلوقات طبیعت می‌داند که انسان از زمان تولد آن را در خود می‌پروراند. انسان به هنگامه‌ی تولد نیستی هم در وی به دنیا می‌آید و هستی می‌یابد. نگاه اگزستانسیالیستی حضرت امیر که مرگ را نه نقطه‌ی انتهای زندگی که جزء زندگی و گریز ناپذیر می‌داند «تو برای آخرت آفریده شدی نه دنیا برای رفتن از دنیا نه پایدار ماندن در آن برای مرگ نه زندگی جاودانه» (نامه / ۳۱). انسان با مرگ متولد می‌شود و در حقیقت چشمنده‌ی مرگ است «کل نفس ذائقه الموت» (آل عمران / ۱۸۵). تولد انسان و آغاز حیاتی تازه که به مرگ منتهی می‌شود، گویا مرگ و زندگی قانونی است که به نظر در لفظ متضاد و در مقابل هم اما در معنا هر دو یک روی سکه‌اند. مرگ بدون حیات و حیات بدون مرگ نیست (بهشتی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۴۰۵). انسان آفریده می‌شود برای رفتن برای پذیرفتن رخدادی که قطعا به خاطر آن آفریده شده است. اگر به وجه سلبی موضوع توجه کنیم مرگ نیستی است، اما حاضر و زنده در بقای انسان. هستی، گره خورده به نیستی و بدون آن فاقد مفهوم است. به فرموده‌ی حضرت امیر خطاب به فرزندش که برای مرگ آفریده شده است، گویا زندگی تو امان مرگ است و انسان از رحم مرگ به دنیا

می آید و روزی به آغاز و پایان مرگ خواهد رسید. به زعم ایشان دنیا خانه ی امانت و عاریت است، نه اقامت (بهشتی، ۱۳۸۹، ج ۳: صص ۳۹۸، ۳۹۹). اما بودن در خانه ی امانت است که به رشد و تکامل انسان منجر می شود. در واقع طبق قاعده ی تضایف، مرگ و زندگی یا به تعبیر هایدگر هستی و نیستی بدون هم مفهومی ندارند، لازمه ی مرگ، زندگی و لازمه ی زندگی، سرآغاز مرگ است. هایدگر نیز به مانند حضرت امیر مرگ را جزء هستی انسان دانسته که هر لحظه در جهان هستی او را تعیین می بخشد، مرگ لحظه لحظه در دازاین متولد می شود. زندگی در نیستی و نبودن جریان هستی به خود می گیرد. در اندیشه حضرت امیر آدمی شکار مرگ بوده و گریزی از آن برای او نیست. ایشان مرگ را جزء جدایی ناپذیر انسان دانسته که ذاتی زندگی و بودن انسان است (شیخ السلامی، ۱۳۸۵: ۱۳۷۸).

حضرت نیز تاکید می کند که بپذیر مرگ در وجود تو هست، مرگ تو را به وجود آورد نیستی که در تو زنده است گریزی از آن نیست زیرا انسان تا زمانی که هست در زیستن و بودنش مدام می میرد (هایدگر، ۱۳۸۸: ۵۲۹). مدام طعمه مرگ می شود تا زمانی که به تمامیت رسد و به سوی منزلی رود که از آنجا روانه شده است منزلگاهی که پس از مرگ در آن قرار می گیرد. هایدگر ضمن تحلیل اگزستانسیال خود از مرگ این امر را امکان فردی و ناوابسته دانسته که اجتناب ناپذیر و شرط وجود دازاین به سان یک کل یا تمامیت به شمار می رود. کلام حضرت امیر به فرزندشان اندیشه ای اگزستانسیالیستی را یادآور می شود که «مرگ شیوه ای از بودن است که دازاین به محض اینکه هستی یافت آن را بردوش گیرد همان انسانی که زاده شد چندان که بمیرد پیر است» (هایدگر، ۱۳۸۸: ۵۴۹). حضرت امیر مرگ را با زندگی در آمیخته که در طول زندگی با او همراه می شود ایشان می فرمایند «هرکس از مرگ بگریزد به هنگام فرار آن را خواهد دید. اجل سرآمد زندگی و فرار از مرگ رسیدن به آن است.» (خطبه / ۱۴۹). حضرت در این خطبه از مرگ و وقوع حتمی آن سخن گفته و آن را امکانی اجتناب ناپذیر در زندگی دانسته اند که هیچ کس را یارای فرار از آن نیست. زمینه فرار از مرگ زمانی فراهم می شود که ترسی از وقوع این رخداد در انسان حاکم شود، که هایدگر تعبیر به ترس آگاهی از آن می کند. در بینش نهج البلاغه عاملی که به این ترس تا حد زیادی خاتمه می دهد، اعمال انسان و ایمان اوست که به فرموده حضرت رسول (ص) «جان های شما در گرو اعمال شماست» (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۷، باب ۱۸، حدیث ۲۰).

کلام علی (ع) به لزوم تاکید به مرگ، به معنای نفی هستی نیست بلکه شیوه برخورد ایشان با دنیا به گونه ایست که ضرورت توجه به هستی را در پی دارد حضرت معتقدند که دنیا سرایی است که انسان می تواند به قدر کفایت از آن برداشت کند و وسیله تکامل خویش را فراهم سازد اما نه به قدر نابودی خویش. در اندیشه اگزیستانسیالیستی هایدگر نیز توجه به مرگ به معنی رد جهان نیست. با اینکه مفهوم مرگ یکی از کانونی ترین مفاهیم هایدگر است، اما فلسفه هایدگر فلسفه مرگ نیست. گرچه وی از نیستی سخن می گوید اما بر آن است هستی و زندگی را برای ما تعیین ببخشد و امکان هایش را به فعلیت برساند (Kraus, 2002: 88). توجه به مرگ و آگاهی از وقوع این رخداد قریب الوقوع فرصت زیستن اصیل را برای دازاین فراهم کرده تا از روزمرگی ها گذر کرده و با تعقل به درک ماهیت خود و جهان به زیستن اصیل خود پی ببرد. حضور مرگ در زندگی انسان همچون عضوی از اعضای آدمی که ساختار وجودی وی را عینیت می بخشد به طور محسوس قابل درک می شود. علی (ع) در عبارات قصار خویش خطاب به همه انسان ها، زندگی را در مسیر مرگ و نزدیک به آن تفسیر می کند. از بیانات قصار حضرت دریافت می شود که حرکت زندگی و هستن، به سوی مرگ می باشد که جریان بودگی انسان را به نمایش می گذارد مرگ به صورت هستنی نا هستن در ساحت زندگی حضور دارد و در جستجوی آدمی است. مرگ در اندیشه امیرالمومنین امکان ناپایان زندگی و در سرتاسر زیستن آدمی با او و در جستجوی اوست. از طرف دیگر در نظر هایدگر دازاین در طول زندگی مدام در مرگ بسر می برد و مردن به تعبیر هایدگر نوعی هستی رو به سوی مرگ است که به دازاین اصالت می بخشد. دازاین با بودن در هستی رو به سوی مرگ به طرز بنیادینی با نابودگی و منفیت یقینی در خود روبه رو می شود (آگامبن، ۱۳۹۱: ۶۲).

## ۸. نتیجه گیری

در اندیشه هایدگر مرگ امکانی اصیل و اگزیستانسیال در دازاین به شمار می رود. این ساحت اصیل از هستی دازاین به معنای « هستی - به سوی - مرگ » تعبیر می شود. هایدگر مرگ را نه در مقابل و مواجهه با زندگی بلکه آن را به صورت سیال در زایش و زیستن دازاین با وی همراه می سازد. در تلقی هایدگر زندگی را می توان در مرگ یافت و مرگ را در زندگی. آزادی و رهایی در زندگی زمانی رخ می دهد که رو سوی مرگ بایستیم و



واقعیت آن را بپذیریم. نه اینکه از سر ترس انکارش کنیم. هدیه مرگ به ما پیشکش زندگی است، وقتی درونش خانه کنیم (Oberst, 2009: 35). به زعم هایدگر آنچه نزدیک تر به دازاین می باشد جریان هستی و نیستی است، تمامیتی که تحقق امکان هستی دازاین را باخود به همراه دارد. از نظر هایدگر درک معنای هستی به درک درست از مرگ و نیستی بستگی دارد. با تأمل در اندیشه و بیانات ارزشمند حضرت علی (ع) می توان وجوه اگزیستانسیالیستی مرگ آگاهی را مشاهده کرد. حضرت تعبیرشان از مرگ مفهومی است که به هستی انسان عینیت می بخشد. علی (ع) زیستن حقیقی را در گرو اندیشه به مرگ می داند که به نوعی تفکر اگزیستانسیالیستی است. ایشان مرگ را جزء جدایی ناپذیر انسان دانسته که ذاتی انسان و شرط تصور وجود وی معنا می شود. مرگی که در جستجوی آدمی بوده و همواره انسان را مخاطب خویش قرار می دهد. در نهایت این که این مقاله بر آن بوده است که نشان دهد بسیاری از تلقی ها و مفاهیم فلسفی معاصر در متون دینی ما به اجمال یا به تفصیل بیان شده است. زمانه ایجاب می کند این مفاهیم در قالب و ساختاری تازه به پارادایم های فکری معاصر عرضه شود، تا ایده هایی متناسب با سنت ما فرصت تحقق پیدا کنند. تحقیقاتی از این دست به باور ما بسیار ضروری است تا امکان های بی اندازه ی مفهومی و نظری سنت مان را در تأویل و تفسیری همیشگی قرار دهیم.

## پی نوشت

۱. تمامیت از نظر هایدگر، زیستن و بودن در ساحت زندگی است که رو به سوی مرگ است. انسان در فرایند زیستن به نحوی در ناتمامیت است که با مرگ پایان اش را می یابد. این نگرش در بیان حضرت امیر نیز به صراحت ذکر شده است که انسان ها یاران مرگ هستند و دانستند که در فرایند مرگ قرار دارند و روزی به اتمام یا تمامیت خود خواهند رسید.

## کتاب نامه

قرآن مجید. (۱۳۸۴) ترجمه استاد مهدی الهی قمشه ای. قم. مرکز چاپ و نشر قرآن کریم  
ابن ابی الحدید (۱۳۹۴) نهج البلاغه به همراه شرح وقایع تاریخی. مترجم. غلام رضا لایقی  
تهران. انتشارات نیستان

احمدی. بابک (۱۳۸۱). هایدگر و پرسش بنیادین. تهران. نشر مرکز

اونامونو. میگل (۱۳۹۱). *درد جاودانگی* ترجمه: بهال‌الدین خرمشاهی. چ نهم. تهران: انتشارات ناهید

آگامبن. جورجو (۱۳۹۱). *زیان و مرگ در باب جایگاه منفیت*. ترجمه: پویایمانی. تهران: نشر مرکز  
آلتنبرد جانسون. پاتریشیا (۱۳۸۸). *راه مارتین هایدگر* ترجمه: سیدمجید کمالی. تهران: انتشارات مهرنوشا

بارت. ویلیام (۱۳۶۲). *اگزیستانسیالیسم چیست؟* ترجمه: منصور مشکین پوش. تهران: نشر آگاه  
بلاکهام. هرولد جان (۱۳۹۱). *عمت‌فکر اگزیستانسیالیست* ترجمه: محسن حکیمی. چ هشتم تهران  
نشر مرکز

بهشتی. احمد (۱۳۸۹). *اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه های نهج البلاغه*. جلد ۳ و ۲. قم.  
انتشارات بوستان کتاب.

دشتی. محمد. (۱۳۸۶). *نهج البلاغه*. چ دوم. مشهد: انتشارات سنبله  
دوستانی. مهدی. (۱۳۸۶). *مرگ اگزیستانسیالیستی*. بریده جراید. تهران: روزنامه رسالت شار. ادم  
(۱۳۸۹). *کلبه هایدگر*. ترجمه: ایرج قانونی. تهران: نشر ثالث

شیخ‌السلامی. سید حسین. (۱۳۸۵). *غزوات الحکم*. ج اول و دوم. قم: انتشارات انصاریان  
طاهرزاده. اصغر. (۱۳۸۸). *فرزندم این چنین باید بود*. چ دوم. انتشارات لب المیزان. اصفهان  
مجتهدی. کریم (۱۳۸۵). *نگاهی به فلسفه های جدید و معاصر در جهان غرب*. تهران: انتشارات  
امیرکبیر.

مکارم شیرازی و همکاران (۱۳۸۲). *پیام امیرالمومنین*. جلد ۳ و ۷. تهران: انتشارات دارالکتب  
الاسلامیه.

میرزا حسین نوری، محمد بن حسن حر عاملی (۱۳۹۲). *وسائل الشیعه و مستدرکها*. جلد ۷.  
انتشارات مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی.

هایدگر. مارتین. (۱۳۸۸). *هستی و زمان*. ترجمه: سیاوش جمادی. چ سوم. انتشارات ققنوس. تهران

هایدگر. مارتین. (۱۳۸۹). *هستی و زمان*. ترجمه: عبدالکریم رشیدیان. چ هشتم. نشر نی. تهران

Angelova, Emilia. (2014). *Tim's Disquiet and unrest. The Affinity between Hiedegger and Levinas. in between Levinas and Hiedegger* by John E. Brabinski and Eric S. Nelson. U.S.A: State University of New York Press.

Guyen, Ferit. (2005). *Madness and Death in Philosophy*. U.S.A: state University of New York.

Hunsinger, George (1968). *Kierkegard. Hiedegger And The Concept of Death*. U.S.A: Stanford University.

خوانشی اگزیستانسیالیستی از مفهوم مرگ ... (ندا راه بار و مهدی خبازی کناری) ۱۲۹

- Kraus ,Peter .(2002). *Death and Metaphysics in Death and Philosophy* . Edith by Jeff Malpas and Robert C . Solomon . U.S.A :Routledge .p.p 88-100 .
- Oberst,Joachim .(2009) .*Heidegger on Language and Death: The intrinsic connection in Human. Existence* .London .Newyork: Continuum
- Pattison,George (2013). *Heidegger on death : A critical Theological Essay* . U.S.A . Ashgate publishing Company
- Sember ,Richard .(2007). *Rephrasing Heidegger : A Companion to Being and Time* .Canada : Library and Archives Canada cataloguing in Publication
- Wisnewsky , Geremy (2013). *Heidegger : An Introduction* . United Kingdom: Publihed by Rowman .
- Zimmerman ,Michael E.(2000) *The End of Authentic selfhood in the Postmodern Age . in Heidegger ,Authenticity and Modernity . Essay in Honor of Hubert LDryfus* Volume 1. Edited by Mark wrothauahd Jeff Malpas .U.S.A: Massachusets .....Technology . p.p 123-1